کاندیدای اکادمیسین سیستانی سویدن، نومبر ۲۰۰۶

پاسخی به چندانتقاد دوست فرهنگی جناب پوهاند زیار
(۲)

پوهاند زیار،در پیام محبت آمیزخودعنوانی من ضمن تعریف وتمجید از کارهای فرهنگی ام، انتقاد از عملکرد حزب دموکراتیک خلق را از سوی من، خلاف دود وسنت پشتونولی دانسته، نوشته اند:"هغه متل دی چې پېښور نه خوري، نو بد خو پرې مه وايه او بيا داچې وېې هم خوري او لا بد پرې هم و وايې، د پښتني- افغاني دود ودستور له ګوټليده ناسپاسي اوبې نياوي نه ده ؟ " زه له خپل پوهيال او فرهنګيال سيستانی دوسته داپوښتم،که د هماغه داود خان هېواد مشري وای ، تا دومره علمي برياوې او رښتي(حقوق) لاسته راوړای شول ؟..." (ترجمه: مثلی است که " اگرازپشاور میخوری پس بد او را مگو، ولی اگربد او را میگوئی، این خلاف دود ودستور پشتونولی نیست؟ از دوست فرهنگی خود اینرا می پرسم که اگر رژیم داود خان می بود، تو این همه موفقیت ها را بدست آورده میتوانستی؟)

پاسخ- پوهاند صاحب محترم،باور کنید، اگر من استعداد وتوانائی انجام کارهای درخورعلمی- تحقیقی در عرصه های تاریخ وجامعه شناسی ومناسبات زمینداری در افغانستان را نمیداشتم، و درعمل قادر به بیان وتشریح منطقی آنها نمی بودم ، به هیچ روی رژیم حزب دموکراتیک خلق برای من لقب اکادمیک نمیداد. پس من چه در رژیم داود خان وچه در رژیم چپی متکی بربازوی تلاش خود بوده ام وتوقعات بلندی هم ازاین یا آن رژیم نداشته ام. حتی اگررژیم حزب دموکراتیک خلق همین لقب کاندیداکادمیسنی راهم برای من منظورنمیکرد، از هیچ کسی گلایه ای نداشتم ، زیرا که من هیچگونه واسطه ای وبا حزب برسرقدرت نیزهیچ پیوندی نداشتم ، و دانشمندانی چون شما را که هم افتخار عضویت حزب برسراقتدار را داشتید وهم کلمهٔ "رفیق" آویزهٔ نام شما بود وهم آثار شما در آن موقع ازبسیاری اشخاصی که این القاب را نصیب شده بودند بیشتر بود، مستحق این لقب میدیدم ،ولی متاسفانه که چنین نشد، آیا میتوان این راعدالت حزب برسر اقتدارگفت ویا بی عدالتی آن نامید؟
اگرسوء تعبیر نشود، من چنین لقبی را، در مقایسه با آنانی که هیچگونه اثر علمی نداشتند، ولی لقب اکادمیسنی را نصیب شدند، بالاتراز اهلیت کاری خود نمیدانم. زیرا شما خود آگاهید که در عرصهٔ مناسبات زمینداری درافغانستان برای نخستین بار من کتابی زیرعنوان«**مالکیت ارضی وجنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی**» تحقیق کردم وبه چاپ رساندم که نظیر آن تا آن روز درافغانستان از سوی هیچ یکی از مورخین واستادان پوهنتون واکادمی علوم نوشته وارائه نشده بود. پس اگر من درعرصهٔ اقتصاد روستائی افغانستان چنین ابتکاری بعمل نمی آوردم، واضح بود که رژیم برسراقتدار، خدائی پجهت چنین لقبی به من بیواسطه نمیداد. وبنابرین این لقب نباید رشوت آن رژیم به حساب آید که من وامثال من نتوانیم در مورد کارکردها واشتباهات فراوان آن رژیم زبان ببندیم و در مورد بزرگترین خطای تاریخی آن رژیم که قشون سرخ را برای دفاع از حاکمیت خود به کشور فراخواند وآنرا "مرحلهٔ تکاملی انقلاب ثور" نامید ودر نتیجه فاجعه به بار آورد وتا هنوزعواقب آن فاجعه درکشورما ادامه دارد، ومردم مظلوم وطن با بدبختی ها وبی عزتی ها وتجاوزات بی نظیر تاریخ، هم از دست منسوبین حزب برسراقتداروهم از سوی گروه های اخوانی روبرو گردیده ، در حد درک خود چیزی ننویسیم، چراکه این کاربه اصطلاح شماخلاف دود ودستورافغانی وپشتونولی است. نه خیر استاد، این خلاف دود ودستور افغانی وپشتونولی نیست. هردود ودستوری که خیانت به وطن را پرده پوشی نماید، من آنرا دود ودستورپشتونولی نمیدانم.
اگر هدف تاریخ درس عبرت برای دیگران وآیندگان باشد، افشای عامل خیانت به وطن وبه مردم وطن درهرسطحی که باشد،از دید من یک عمل وطن پرستانه ومنطبق با اصول افغانیت وپشتونولی است. متاسفانه ویروس ایدیولوژی، ریشه های تفکر سالم ومستقل را در انسان می خشکاند وچشم راکور وعقل را زایل میسازد تا آنچه در اطراف انسان میگذرد بدرستی نبیند وآنرا به حساب عملکرد رفقای حزب وگروه وابسته به ایدیولوژی خود نادیده بگیرد. ورنه کیست که دعوت قشون شوروی را به افغانستان خیانت به وطن نشمارد؟ آنانی که سوار برتانکهای روسی وارد افغانستان شدند، و برکرسی قدرت تکیه زدند، مسبب اصلی بدبختی های آتیهٔ کشور به حساب می آیند وبا هیچ استدلال ایدیولوژیک یا سیاسی نمیتوان آنان را در محکمهٔ تاریخ برائت داد.
کسی که رسالت تاریخ نگاری رابدوش دارد و میخواهد واقعیت های تاریخی افغانستان رابازتاب دهد، چگونه میتواند از بیان این حقایق چشم بپوشد واسم آنرا، رعایت ازدود ودستور افغانی یا پشتونولی بگذارد؟ نه خیر دوست گرامی، من کتمان حقایق تلخ تاریخ را رعایت دود ودستور افغانی وپشتونولی نمیدانم، بلکه افشای عناصری که بجای وطن پرستی ، بیگانه پرستی را پیشه کرده بودند (چه منسوب به حزب دموکراتیک خلق باشد، چه منسوب به اخوانیان و طالبان وچه منسوب به خراسان خواهان تجزیه طلب وغیره) از اصول دود ودستور افغانی وپشتونولی یعنی ضدیت با سلطهٔ بیگانه در وطن می دانم، نه عدول از دستور پشتونولی وافغانیت.

تا آنجا که بخاطر دارم در سال ۱۳۶۶، یکی از کارهای رژیم داکتر نجیب الله،در راستای مشی مصالحهٔ ملی ویامشی فرهنگی اش ، قدر شناسی از کارکردهای اکادمیک کسانی بود که در شرایط دشوارجنگ تحمیلی و فشارهای روانی ناشی از راکت پراکنی مخالفین برشهر کابل، موفق به ارائه خدمات ارزشمند فرهنگی شده بودند. بنابرین رژیم در حد امکانات خود، ازمیان استادان پوهنتون کابل ومحققان اکادمی علوم و نهادهای تحیقیقاتی کشور بعد از ارزیابی آثار علمی ایشان، برای ده تن القاب اکادمیسنی وبرای ۲۰ تن القاب کاندید اکادمیسینی اعطا کرد که در آن زمان از نظر بسیاریها، تقدیر از فرهنگیان کشوریک عمل بجا وسنجیده بشمار میرفت.

تصورمن اینست که رژیم وقت ،تقدیر واعطای القاب اکادمیک را به عده ای از اهل فرهنگ وقلم چه حزبی وچه غیر حزبی ظاهراًبخاطر آن اجرا کرد تا از رهبران قبلی در این عرصه پس نمانده باشد، نه اینکه بخاطر مهر خموشی برلب نهادن من وامثال من. وبه یقین میتوان گفت که هیچیک ازافراد غیروابسته، بخاطر آن لقب وجدان علمی وذاتی خود را زیر پا نمیگذارند و از گفتن حقایق تلخی که به حاکمیت حزب دموکراتیک خلق مربوط میشود، خود داری نمیکنند.

استاد محترم ، نمیدانم شما کتاب "در پشت پرده های جنگ افغانستان" نوشتهٔ جنرال الکساندرمایوروف سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان را خوانده اید یا خیر؟ که درآن وزیر دفاع شوروی،"اوستینف" چگونه از سرمشاور نظامی (الکساندرمایوروف) در ۱۹۸۰، می پرسد: " آیا افغانستان به زودی به جمهوریت شانزدهم مبدل خواهدگرید یا نه ؟ "(ص۴۲) واگر نخوانده باشید توجه تان را به(صفحات ۱۵۱ تا ۱۶۰) آن معطوف میکنم تا جنایات رهبران حزب تان وقشون شوروی را درافغانستان بدانید وبعد بگوئید که مسئول آن همه جنایات در حق مردم ما کی بوده است؟

سرمشاورنظامی شوروی درافغانستان جنایات قشون سرخ را برای رهبری خود چین گزارش میدهد:روز ۱۴ فبروری۱۹۸۱ساعت ۱۱ قبل از ظهر۱۱نفرسرباز شوروی که مشغول گزمه در حومهٔ جلال آباد بودند تصمیم میگیرند گوسفندی را بربایند وکباب نمایند.هنگامی که وارد یکی ازباغچه ها (یا سراچه های) محل میشوند، چشم شان بر ۳ تن اززنان جوان افغان می افتد که آنطرف دو پیرمرد وشش – هفت کودک ۶-۷ ساله نیز دیده میشدند. سرکردهٔ سربازان بقصد تجاوزبرزنان بررفقای خودصدا میزند:

« اوه ! چه زنهای زیبائی! سخنان سرکردهٔ گروه مثل آذرخش در خرمن دیگران آتش می افگند ودر برابر چشم پیرمردان وکودکان، سربازان انترناسیونالیست تا توانستند برزنان تجاوزکردند. کودکان داد وفریادمیکردند وبدین سان میکوشیدند به مادران خود یاری رسانند. پیرمردان با ترس ولرز دعا میکردند واز خدا کمک میخواستند آنان رانجات بخشد. پس از پایان کارسرکرده فرمان میدهد: آتش! ... وخود پیش از دیگران برزنی آتش میگشاید که از اوکام گرفته بود. بسرعت همه را تیرباران کردند. سپس روی کشته شدگان بنزین پاشیدند وهرچه ازجامه وپارچه و چوب بدست شان رسید برآن ریختند وآتش زدند. سپس برای پنهان کردن جنایت شان چند گوسفند به عنوان تحفه به مناسبت روز ارتش شوروی با خود به قرارگاه بردند. »(ص ۱۸۲-۱۸۳)

بعد از دورشدن سربازان از محل جنایت، یک پسر ۱۱ ساله که برادر یکی از کشته شدگان بود، ودرگوشه ای پنهان وصحنه های جنایت رادیده وسرکردهٔ گروه را نشانی کرده بود، همسایه ها راخبر میکند ومردم محل دسته جمعی به مسئولین افغانی شکایت میبرند وموضوع بگوش مشاورین نظامی شوروی میرسد وهمان پسرک، سرکردهٔ گروه جنایتکار را به موظفین نشان میدهد. جریان چگونگی این جنایت به سرمشاور نظامی شوروی در کابل(جنرال مایوروف) میرسد واو فوراً«ساموبلنکو» یکی از افسران مورد اعتماد خودرا برای معلوم کردن حقایق به جلال اباد میفرستد. وی جریان حادثه را تحقیق واعترافات سربازان را میگیرد وبه کابل برمیگردد وبه سرمشاور نظامی گزارش میدهد.سرمشاور تصمیم میگیرد بخاطر این جنایت به نمایندگی از ملت افغانستان با شرمساری ازکشتمند (صدراعظم) پوزش بخواهد، ولی وقتی فردای آنروزبه دفتر کشمتند داخل میشود، پیش از اینکه سرمشاور لب به سخن بگشاید،کشتمند به سرمشاور میگوید:« ... چندلحظه پیش بمن گزارش دادند: جنایت، کار گروهی از دشمنها ست که یونیفرم سپاهیان شوروی راپوشیده بودند....»

ولی این جنرال با وجدان برای کشتمند میگوید: " این جنایت کار سپاهیان ماست." کشتمندکه به دروغ KGB باورکرده بود ، میگوید:" باید باردیگر همه چیز رابررسی کرد." سرمشاور میگوید "همین امروز این کار را میکنم وشمادر ترکیب هیئت یکی از معاونین خود را شامل سازید...."وسپس از جنایتی که درحق مردم بیگناه افغان در جلال آباد صورت گرفته بودبا زبان خودمعذرت خواست .(دیده شودصفحات۱۸۷-۱۸۹)...اما کشتمند برای اینکه ازشرمساری سرمشاور کاسته باشد،بار مسئولیت این جنایت را بدوش افغانها انداخته میگوید:" منهم باید ازاین بابت از شما پوزش بخواهم." (دیده شودصفحات۱۸۹-۱۹۱)

یقین دارم که با خواندن آن جنایت که یگانه جنایت قشون سرخ در افغانستان نبوده، هرعضو با وجدان وباشرف حزب ، صد بار از انتساب خود در آن حزب با همان رهبری خجالت خواهد کشید و شماهم که انسان باوجدانی هستید،دیگر از آن رژیم دفاع نخواهید کرد.

باور دارم که اگر مقاومت سرسختانه مردم پا برهنه ویخن پارۀ افغان بخاطر دفاع ازناموس خویش نمیبود، افغانستان به عنوان جمهوریت شانزدهم کشورشوراها در می آمد و آنگاه هیچکسی بخاطر چنین جنایاتی از مردم ما معذرت نمیخواست.ومتاسفانه که خدمات رهبران حزب دموکراتیک خلق در مرحلۀ تکاملی انقلاب ثور در همین راستا صورت میگرفت ولی خوشبختانه با همه سرسپردگی به سویتزم، به این آرزوی خود نرسیدند.
میخواهم واقعیت دیگری از فجایع قشون شوروی را که حزب برای بقای خود به افغانستان دعوت کرده بود، برای تان بگویم. متاسفانه اعضای حزب شما هیچگاهی ازاشتباهات ونامردیهای خود درحق مردم افغانستان سخن نمیگویند، ولی خود روسها از فجایعی که در حق مردم ما کرده اند پرده برمیدارند وگوشه هایی از جنایات جنگی خود را افشا میکنند. چند سال قبل(شب ۳۱ جون سال۲۰۰۱) درکانال" ۱" تلویزیون دولتی سویدن از اوضاع افغانستان در دورۀ کارمل فلمی مستندی بنام **"جنگ سرد- جنگ مقدس در برابر امریکا "**را نشان داد. ومن از صحنه های جنگ وگفتار عساکر شوروی در افغانستان برخی نکات را یادداشت گرفتم واینک فرصتی به میان آمد تا آن را باشما وخوانندگان درمیان بگذارم. در این فلم با برخی از عساکر شوروی مصاحبه شده بود و آنها از کارکردهای خود حکایت میکردند. بعد صحنه هایی از چگونگی عملیات شان نمایش داده شد. دیدن برخی از صحنه ها چنان دلخراش وتکاندهنده بود که نظیرش را حتی در فلم های" اکشن دارهالیوود" هم نمیتوان دید. سخن گویان فلم، عساکر شوروی باز گشته از افغانستان واعضای ارشد (کا .جی. بی) وبعضی از ماموران ذیدخل سیا بودند. چند صحنه ازکشتار دسته جمعی مردم را توسط عساکر شوروی در ننگرهار وکنرنشان دادند ومن میخواهم همین قسمت را برای شما بازگوکنم. از یک عسکرروسی پرسیده شد که چرا شما آدمها را می کشتید؟ جواب داد: در آغاز از کشتن انسانها نفرت داشتیم، اما بدستور افسران خود مجبور به کشتن آنها میشدیم. ودر آخربکشتن عادت کردیم و از کشتن انسانها لذت می بردیم. سربازدیگرروسی میگفت : ما سلاح خود را بر روی افغانها امتحان میکردیم ونشانه میگرفتیم و از اینکه افغانها برخود می پیچیدند وفریاد میکشیدند لذت می بردیم. سرباز دیگری حکایت میکرد : ما زنان وکودکان را در خانه های شان طوری می کشتیم که ابتدا برآنها پطرول می پاشیدیم بعد زنده آنها را آتش میزدیم. سپس صحنه ای نشان داده شد که در ننگرهار ویا کنربود. صدها زن وکودک ودختر باچادرهای سرخ وسیاه ومردان کهن سال ونوجوانان را دریک محل بیرون از قریه که پلوانهای بلندی داشت و دریکطرب دیوارنیم شکسته دیده میشد،ایستاده کرده بودند واز سه طرف برآنها فیر میکردند وافغانهای بیچاره بهرسو که میدویدند برآنها فیر میشد ودر خود می غلتیدند وبرزمین می افتادند. این فلم در کتابخانه عمومی شهر ما وجود دارد واگر روزی به شهر ما آمدید برایتان نشان خواهم داد.
در این فلم گفته شد که در جنگ افغان- شوروی، ۱۵ هزار عساکر شوروی ویک میلیون افغان کشته شدند وپنج میلیون افغان آواره گردیدند.البته باید نیم میلیون افغان معلول و تخریب تمام منابع آبیاری سنتی وعصری وتاسیسات تولیدی را نیز برآن بیفزائیم . این کشتارها سبب تغییر کلی در ترکیب جمعیت افغانستان شد که براثر بمباردمان طیارات شوروی اقوام پشتون در جنوب وجنوب شرق بشدت صدمه دیدند و از جای خود بیجا شدند. این کارنامه ها بایستی از ثمرات خجالت بار رژیم حزب دموکراتیک شمرده شوند. واکنون شما میخواهید آن رژیم را با یک چنین دست آوردهای خجالت بار وتباه کن برای افغانستان بررژیم داودخان ترجیح بدهید.
برای من جای بسی تعجب است که دانشمندی چون شما از یک رژیم وابسته و پوشالی دفاع میکنید! وچاپ چندکتاب ورساله یا بخشش القاب علمی را به چند تا از افراد غیر حزبی، شاخص رشد فرهنگ در عهد آن رژیم میدانید وبررخ ما میکشید. البته من هم در کتاب "کودتای ثور وپیامدهای آن درافغانستان"(صفحات۱۵۲-۱۵۴) عملکردآن رژیم را درعرصۀ فرهنگ وهنر، برشمرده ام، اما این توجه به حال چند تا شاعر ونویسنده وهنرمند در مقایسه با تباه کردن وطن، کشتاریک تا دومیلیون انسان این وطن و آواره شدن پنج ملیون افغان از کشور،هیچ ارزشی ندارد و یادآوری آن هیچ افتخاری در پی ندارد.
پوهاند صاحب بزرگوار! مانباید قضاوت خود را برمبنای لطف وکرمی که درحق من وشما صورت گرفته استوارسازیم. اگر قضاوت مادر بارۀ رژیم حزب دموکراتیک خلق براساس سود وزیانی باشد که نصیب من وشما شده، بدون شک قضاوت درستی نکرده ایم. باید ببینیم که آن رژیم بصورت کل در حق مردم کشور چه کرده است ؟ در بالا گفتیم که یک تا دو میلیون کشته وپنج میلیون آواره ، نیم ملیون معلول ومعیوب وتخریب تمام منابع اقتصادی وتولیدی کشور در بیرون از کابل از دست آوردهای آن رژیم برای مردم افغانستان بوده است.
بخاطر دارم که روزی آقای اسک استاد پوهنحی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل در منزل پوهاند رشاد میگفت آیا میدانید منظور از شعار**"رفقا از دست آوردهای انقلاب دفاع کنید!"** چیست ؟ گفتیم بگو چیست؟ گفت: منظوراینست که ازمقام های پردرآمد وبلند تر ازلیاقت و اهلیت تان دفاع کنید! از موترهای لوکسی که زیر پای شما واعضای خانوادۀ تانست ،دفاع کنید! ازمعافیت از مکلفیت عسکری خود وفرزندان خود واز بورس های تحصیلی که نصیب فرزند تان میشود، دفاع کنید! ازسفرهای تان به اتحاد شوروی وعیش ونوش وباده گساری تان دربحیرۀ سیاه درشوروی دفاع کنید! (گفته های استاد اسک از حافظۀ نگارنده است). همه از شنیدن این سخنان استاد اسک بخنده افتادیم وراست هم میگفت.زیرا طوریکه دیده میشد اعضای حزب از همین دست آوردها دفاع میکردند، ورنه ما شاهد

بودیم که رژیم هیچگونه رفاه عمومی وعدالت اجتماعی برای مردم کشور به ارمغان نیاورده بود تا ازآن دفاعی صورت میگرفت.
رهنورد زریاب، نویسندهٔ سرشناس کشور، ضمن مقالتی بسیار ممتع و عالمانهٔ شان زیر نام «**دور قمر**» تصویر کاملی از کرکتر حزب دموکراتیک خلق کشیده که ما چند پراگراف آنرا در اینجا نقل میکنیم:
«حزب دموکراتیک خلق که در دورهٔ دموکراسی نقاب انسانی و معصومانه یی بر چهره داشت، از آزادی عدالت و حقوق مردم سخن میگفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا، خوشایند و رها از بیداد را مژده میداد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت، ناگهان نقاب از چهره‌اش فرو افتاد و مردم اژدهای هزارسر سهمناکی را دیدند که هزار تا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می‌بارید. تمام آزادیها، عدالت، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصؤونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند چنانکه دگر از هیچگونه آزادی خبری نبود، بر لبها قفل ترس نهاده شد، اندیشه‌ها را به زنجیر بستند، بر چشمها پرده ارعاب افکندند و در گوشها پنبه تهدید فرو کردند. بر دلها درد و رنج سنگینی می‌کرد و دلها تنها در فضای تنگ سینه ها می‌نالیدند و ناله‌ها و فریادهاي شان به دیوارهای کوچک سینه‌ها می خوردند و بجایی نمی‌رسیدند. چنین حالتی، آدمی را به یاد سخنان خردمندانه **کارل پوپر** می‌اندازد که روزگاری گفته بود: **"آنانی که ادعا می‌کنند بهشتی به روی زمین خواهند ساخت، جهان را به جهنمی مبدل خواهند کرد."**حزب دموکراتیک خلق چنین بهشتی را وعده داده بود، ولی جهنم سوزان هولناکی ایجاد کرد و در این جهنم، بیشتر از همه، آن گروه عظیمی سوختند و رنج دیدند که بهروزی و سعادت آنان را شعار خویش ساخته بود، نادارترین و بینواترین مردم کشور.
حزب دموکراتیک خلق، با زیر پانهادن اصلهای تسجیل شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق جهانی حقوق مدنی و سیاسی سیمای خودش را به حیث سازمانی مستبد و ضد حقوق بشر، در برابر مردم کشور و جهانیان آشکار ساخت.
بمباران بیدریغ روستاها، کشتارهای گروهی، نابود ساختن فرآورده‌های کشاورزی و حیوانات روستائیان، ویران کردن قلعه‌ها، باغها و تا کستانها، از کارنامه‌های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار می‌توانند رفت. در سراسر دورهٔ فرمان روایی حزب، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچگونه ارزشی نداشت. در فرهنگ حزب دموکراتیک خلق، انگار مقوله‌هایی چون ترحم، نرمدلی و دلسوزی سراغ نمی‌شد. به نظر می‌رسید که حزب، نه تنها کشور را ملک مطلق خویش به شمار میآورد، بلکه، مردمان کشور را نیز به چشم کنیزان و برده گان خود میدید و با آنان همان برخوردی را می‌کرد که شاهان خودکامه سده‌های میانه با کنیزان و برده گانشان داشتند. گذشته از این، همین ستمگریها، سنگدلیها و خشونتهای حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، درسرزمین‌های دور و نزدیک، آواره و دربدر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده و عظیم، در چنین مدت کوتاه، به منظور نجات زنده گی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد.» (اخبار «وفا» جوزا ـسرطان ۱۳۷۴)
با توجه به مطالب بالا یادآورمیشوم که در رژیم **جمهوری داودخان** با وجودکاستیها وبی عدالتی های اجتماعی، همه مردم از امنیت جانی ومالی برخورداربودند.عزت وشرف شان از تعرض مصئون بود. ناموس وحیثیت شان مورد تجاوززورمندان قرار نمیگرفت. خانه وملکیت های شخصی مردم در امان بود. اگر میخواستی هروقت شب میتوانستی به تنهائی با پشتاره ای از پول تا مزارشریف ویا هرات وقندهار وجلال آباد مسافرت کنی، کسی نبود که راهت را بگیرد و بپرسد که چه باخود حمل میکنی یا چرا تنها به اینسو و یا آنسومیروی؟خلاصه مردم اگر هیچ نداشتند، امنیت داشتند وامنیت مهمترین وبا ارزش ترین ارمغان دولت در یک کشوراست. با کودتای ثور مردم این با ارزش ترین نعمت زندگی یعنی امنیت خود را از دست دادند.
من نمیدانم شما در دورهٔ رژیم حزب دموکراتیک خلق چقدر از امنیت جانی برخوردار بودید، ولی باور کن برادر که من در تمام مدت چهار ده سال زندگی درسایه حاکمیت حزب تان، به اندازه ۱۴ ساعت دورهٔ حکومت داودخان احساس امنیت نکرده ام. من چه کنم القاب اکادمیک را که حتی در دورهٔ عضویت خود در شورای نام نهاد انقلابی هر هفته در اکادمی علوم از طرف یک پسربیسواد خادی مورد باز پرسی قرار میگرفتم که از کدام کس نامه گرفته ام ودر نامه برایم چه نوشته است؟ جواب شما برای دوستان تان درخارج چه بوده است؟ کاپی جوابت را بما نشان بدهید وغیره وغیره. درحالی که همه میدانستند که هرنامه ای که از داخل ویا خارج از کشور برای مردم کابل میرسید اول از طرف ماموران خاد در خود پوسته خانه باز وخوانده وفوتو کاپی میشد وبعد بدسترس مرسل الیه قرار میگرفت وشایدهمان نامه ها بعداً مبنای دوسیه ای برای هرشهروندی قرار داده میشد که دست از پا خطاکرده می بود. آیا شما در تمام عمر خود ازدورهٔ ظاهرشاه تا عهد جمهوریت داودخان با چنین بی حرمتی وترس ودلهره ای روبروشده اید؟ فکر میکنم که هرگزنه.
اگر از آنچه در بالا گفته آمدم یک جمع بندی کنم میتوانم بگویم: امتیاز داودخان برتمام رهبران بعد از او این است که داودخان وابسته به هیچ کشور بیگانه ای نبود و از هیچ کشور بیگانه در سرنوشت افغانستان دستور نمیگرفت. او یک شخصیت ملی ووطن پرست بود وهیچکس براو اتهام وطن فروشی کرده نمیتواند. او بودکه با شهامت افغانی و پشتولی در برابر بریژنف از حاکمیت ملی افغانستان مردانه دفاع کرد و خود وخانوادهٔ خود را در راه سربلندی

افغانستان بدست حزب دموکراتیک خلق قربانی کرد وننگ تسلیمی را به نوکران کرملبین برای خود کمائی نکرد. اما هیچیک ازرهبران حزب دموکراتیک خلق در برابرمقامات شوروی وامر ونهی مشاوران نظامی وسیاسی آن چنین شهامتی از خود ابراز نکردند.مگرغیر از این است که رهبران آن حزب بخاطر چندصباح حکومت کردن در سایهٔ سرنیزهٔ قشون بیگانه توأم با زور واختناق وبزن وببند وبکش هموطنان خود، تن به وطن فروشی دادند وقشون سرخ را برای حمایت خود به کشور فراخواندند؟ آیا مگر نمیدانیدکه هنگام حضور قشون سرخ درافغانستان رهبران حزب از خود کوچکترین صلاحیتی در روابط خارجی با کشورهای جهان نداشتند؟ اما داودخان هم هنگام صدارت خود چنین صلاحیتی داشت وهم درهنگام ریاست جمهوری خود.حال خود بگوئید افغانستان در دورهٔ زمامداری کدام یک از رهبران افغانستان دارای سیاست ملی واستقلال ملی بوده است ؟

آخر گاهی با خود فکر کرده اید که چرا ما از وطن خود آواره شدیم ومسبب اصلی این آوارگی کیست؟ آیا میدانید که درد بیوطنی وبیکجائی چقدر سخت وطاقت فرساست؟ رنج وتوهینی را که من واعضای فامیلم در مدت آوارگی درروسیه فدراتیف از دست پولیس وغیره گرسنه گان ودرندگان روسی کشیده ایم، از صدبار مردن وزنده شدن سخت تربوده است. تا بالاخره من سر از سویدن وشما سرازلندن کشیدید وهردونفسی براحت کشیدیم. اما از شما می پرسم که من وشما در این غربت سرا- با وجودیکه امکانات زندگی به مراتب بهتر ازوطن مهیا است- چه ارزشی داریم؟ همه ما را به چشم بیگانه و سوسیال بگیر (مفت خور) نگاه میکنند. ما درجامعه میزبان بیگانه ایم وجامعه برای ما بیگانه است. بقول معروف ،**این خانه چه زیباست ولی خانه من نیست، چون خاک وطن نیست.** ما در وطن خود هریک از خود قوم واقارب ودوستانی داشتیم که گاه وبیگاه سری به آنها میزدیم واز دیدن واختلاط با هم لذت می بردیم، اما اینجا چنین امکانی میسر نیست. در وطن وقتی از خانه بیرون می آمدیم هرکه با ماروبرو میشد سلامی میداد یا سلام میدادیم واحوال پرسی میکردیم واین برخوردها برای ما لذت بخش وتسکین دهنده بود. اگرمعلم بودیم ویا مامور دلخوش بودیم که شام بخانه برمیگردیم وبا سلام خانم وفرزندان استقبال میشویم واز سلام وسلامت زن وفرزندخود احساس خوشی بما دست میداد،ولی در اینجا اولاً خبری ازخویش وقوم ودوستان نیست وحتی اولادهای خود را نیز بیش از یکبار در هفته دیده نمیتوانیم.رو آوردن به نوشتن وکتاب خواندن همه ازاین کمبودها سرچشمه میگیرد که ما چیزی را ازدست داده ایم که هرچه بخوانیم وبنویسیم جای آنراپر کرده نمیتواند. اکنون شما بگوئید که این حالت خوبست که خانه ونان داریم، مگر روح آرام نداریم وازمحبت وطن ووطنداران محروم هستیم، یا آن روزگاری که اگر بشکم سیر نبودیم ، اما وطن داشتیم، عزت وحرمت داشتیم وروح ما با دیدن دوستان ما آرامش وتسکین می یافت ؟

پایان